



ضرورت و الزامات دیپلماسی اقتصادی برای دولت افغانستان

سید آصف حسینی^۱

چکیده

سیاست خارجی اقتصادمحور به‌عنوان یک رویکرد جدید در سیاست خارجی افغانستان، در زمان حکومت وحدت ملی مطرح شد؛ اما این رویکرد هم از جانب نهادهای آکادمیک و هم از جانب دولت افغانستان، آن‌گونه که باید، مورد بحث قرار نگرفت.

سیاست خارجی اقتصادمحور در عرصه روابط سیاسی کشورها به صورت دیپلماسی اقتصادی رونما می‌شود. دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی کشورها تبدیل به یک اصل شده است؛ اما سیاست خارجی افغانستان تحت شرایط حاکم بر کشورهای منطقه تا کنون امنیت‌محور باقی مانده است. افغانستان نیز دیر یا زود ناکزیر این سیاست خواهد بود و اصول حاکم بر سیاست خارجی دنیای امروز هماهنگ‌کننده^{۱۳۹۴}

سیاست خارجی اقتصادمحور الزامات مخصوص به خودش را دارد که با الزامات دیپلماسی سنتی تفاوت‌های اساسی دارد. با این رویکرد، سؤال این تحقیق این است که افغانستان برای رسیدن به دیپلماسی اقتصادی در پیشبرد سیاست خارجی خود در منطقه و سطح بین‌الملل، چه الزاماتی را باید انجام بدهد؟ این موضوع را با روش کتابخانه‌ای در این تحقیق مورد بررسی قرار داده‌ایم.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، دیپلماسی اقتصادی، سیاست خارجی افغانستان.

۱. پژوهشگر و نویسنده (Asefhosaini@gmail.com).

مقدمه

سیاست خارجی افغانستان از دیرزمان تا کنون، بیش‌تر واکنشی بوده است. دولت افغانستان نه تنها در عرصه عملی که در عرصه تدوین استراتژی و پالیسی برای دستگاه دیپلماسی کشور نیز دارای ضعف‌های عمده بوده است. به همین سبب، دستگاه دیپلماسی کشور بیش‌تر در عرصه سیاست خارجی موردی تصمیم گرفته است. علاوه بر این، آشفتگی‌های سیاسی در سطح دولت افغانستان، در ساختار و رهبری دستگاه دیپلماسی نیز سرایت کرد و فرصت را برای کارکرد فنی این نهاد در طرح و انجام یک اصول اساسی و راهبردی، عملاً سلب کرد.

در دوره حکومت وحدت ملی، تعبیر «سیاست خارجی اقتصادمحور افغانستان در منطقه» در برخی بیانات دکتر اشرف غنی به کار رفت. طرح این موضوع حکایت از این داشت که وی در عرصه سیاست خارجی حداقل دارای دیدگاه نسبتاً واضح‌تر می‌باشد و افق دیپلماسی روز برایش روشن‌تر به نظر می‌رسد.

این موضوع که بیانگر یک رهیافت تازه در حوزه سیاست خارجی افغانستان بود، اما در میان تحلیلگران و پژوهشگران افغانی چندان بازتاب نیافت و در نهادهای علمی کشور نیز نه طرح مسئله شد و نه متن علمی در این زمینه پدید آمد. حکومت و دستگاه دیپلماسی نیز در این زمینه بعداً خاموش ماند و آن را وارد یک گفت‌وگو اساسی نتوانست. شاید یک دلیل آن به نفس پریشانی‌های سیاسی حاکم در کشور مربوط شود. در این دوره، حکومت در وزارت امور خارجه دچار پریشانی‌های تیمی و سیاسی شد و وزیر خارجه سال‌های طولانی در کرسی سرپرستی روزگار سپری کرد و از دیگر جانب، حکومت نیز برای طرح و بسط این مقوله‌های علمی و استراتژیک بها نداد؛ هم‌چنان که در عرصه فرهنگی در سطح کلان نیز هیچ کاری گسترده و بزرگی صورت نگرفت.

اما این موضوع تا هنوز بر ضرورت خود باقی است و این سؤال واقعاً مطرح است که آیا سیاست خارجی کشورها پس از جنگ سرد هنوز هم امنیت‌محور است یا نه مانند سیاست داخلی کشورها اقتصادمحور شده است؟ آیا برای کشور افغانستان اقتضانات و ظرفیت دیپلماسی اقتصادمحور ضرورت پیدا کرده است یا خیر؟

در این مورد، در زبان فارسی منابع بسیار کمی تدوین شده است و مقالاتی هم که وجود دارد،



بیش‌تر برگرفته از چند کتاب محدود است. اما عنوان دیپلماسی اقتصادی به صورت موردی درباره سیاست خارجی افغانستان فقط به چند تا مقاله تحلیلی محدود می‌شود که در روزنامه‌های کابل به چاپ رسیده است.

۱. مفاهیم و کلیات

۱-۱. مفهوم دیپلماسی اقتصادی

در ظاهر امر، شاید دیپلماسی و اقتصاد خیلی باهم متنجانس به نظر نیایند؛ زیرا این امر بدان می‌ماند که یک سیاست‌شناس در مورد اقتصاد و برعکس یک اقتصاددان در مورد سیاست تئوری پردازی کند. قرن‌ها همین برداشت وجود داشته است؛ ولی هرپدیده و رفتار اجتماعی در پهنای زمان شکل می‌گیرد و تاریخ‌مند می‌شود. سیاست و اقتصاد در موازات مسیر تاریخی‌اش امروز به همدیگر خیلی نزدیک شده‌اند و قرابت جدایی‌ناپذیری یافته‌اند. به تبع آن، اقتصاد از نقش تأثیرگذار در سیاست خارجی و دیپلماسی کشورها برخوردار شده است که حاصل آن دیپلماسی اقتصادی میان دولت‌ها می‌باشد. همان‌گونه که علوم انسانی خیلی با همدیگر از رابطه تداخلی برخوردار شده‌اند، در بخش اجرایی نیز استقلال واحدها دچار دگرگونی شده و رابطه متداخل و مشترک یافته است. همین شرایط باعث شده است که در کنار وزارت خارجه و دستگاه دیپلماسی، باقی واحدهای دولت، مانند وزارت مالیه، وزارت اقتصاد، وزارت تجارت، بانک مرکزی، وزارت ترانسپورت و هوانوردی، نیز در سیاست خارجی و روابط خارجی عرض اندام کنند و ناگزیر باید هماهنگ وارد عمل شوند. نفس ماهیت دیپلماسی اقتصادی این الزامات را اقتضا دارد.

با این هم، در شناخت مفهوم دیپلماسی اقتصادی تا هنوز یک تعریف مشخص ارائه نشده است. در متون‌هایی که آن‌ها به موضوع دیپلماسی اقتصادی پرداخته‌اند نیز تلاش شده که از دیپلماسی اقتصادی یک تعریف کارکردی ارائه کنند؛ از این رو، بیش‌تر الزامات و نتایج دیپلماسی اقتصادی تبیین شده است. با این رویکرد، در کل می‌توان گفت که دیپلماسی اقتصادی عبارت است از تلاش دولت‌ها برای وصل شدن بر جریان ثروت‌های جهانی و تأثیرگذاری بر آن در راستای منافع ملی کشور. با این دیدگاه، بدون اتصال به جریان ثروت‌های بین‌المللی، خیلی بعید به نظر می‌رسد که یک کشور به آسانی ثروتمند شود. تحریم‌های بین‌المللی دقیقاً به همین



معناست که تا یک دولت از مسیر جریان اقتصاد بین‌المللی حذف شود.

اتصال به جریان ثروت‌های بین‌المللی از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری صورت می‌گیرد. در تجارت، جریان صادرات و واردات فعال می‌شود و در جذب سرمایه‌گذاری، پول‌های کشورهای دیگر به داخل کشور سرازیر می‌گردد؛ در حالی که در سرمایه‌گذاری در خارج کشور، اقتصاد ملی به مواد خام و بازار کار در دیگر کشورها شریک می‌شود.

با این رهیافت، جوهر سخن این می‌شود که در دیپلماسی اقتصادی، هدف اصلی یک کشور، قدرتمند شدن از طریق اقتصاد و تأثیرگذاری در پیرامون و محیط بین‌المللی از طریق قدرت اقتصادی می‌باشد. به همین سبب است که این کشورها در سیاست خارجی خود نیز بیش‌تر به اهداف و ابزارهای اقتصادی توجه می‌کنند. دیپلماسی اقتصادی با همین رهیافت به ظهور رسیده است.

در کل، می‌توان گفت که دیپلماسی اقتصادی به مدیریت روابط اقتصادی بین دولت و دیگر بازیگران گفته می‌شود که توسط دولت یا عوامل غیر حکومتی هدایت می‌شود (Brynt, ۱۹۷۵)). هدف دیپلماسی اقتصادی نیز افزایش صادرات، جذب سرمایه خارجی و شرکت در سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی برای تأمین منافع ملی در سطح بین‌الملل می‌باشد (Branay, ۲۰۰۹: ۲).

۲-۱. ضرورت دیپلماسی اقتصادی

سیاست منهای قدرت هیچ است؛ زیرا جوهره سیاست را قدرت تشکیل می‌دهد. در سیاست کلاسیک، شمشیر نماد قدرت بود. این سخن به این مفهوم است که دید پیشینیان نسبت به قدرت و ابزار قدرت کاملاً سخت‌افزاری بوده است؛ اما امروز دیگر این‌گونه نیست. قدرت تغییر ماهیت داده است. به همین سبب، حتی برای قدرت نمی‌توان مصادیق بسیط تعیین کرد. فناوری را امروز چگونه می‌توان از قدرت جدا فرض کرد. یک بخش بزرگی از قدرت و اقتدار نظامی و سیاسی دولت‌ها مدیون فناوری مدرن است. تفاوت دولت‌های جهان سوم و دولت‌های جهان توسعه‌یافته به میزان قدرت آن‌ها در فناوری مدرن است. از زمانی که دولت‌ها به فناوری مدرن دسترسی پیدا کردند، در عرصه نظامی وارد قدرت نرم‌افزاری شدند. توانایی نهادهای نظامی کشورها فعلاً به قدرت نرم‌افزاری وابسته است. استخباراتی‌شدن قدرت نظامی دولت‌ها مربوط به دوران جنگ سرد نیست؛ بلکه امروز نیز به همان شدت ادامه یافته است. با ذکر این موضوع برآنیم که این



موضوع را به اثبات برسانیم که نگاه سخت‌افزاری به قدرت اکنون سپری شده است. به همین دیدگاه می‌توان بیان کرد که امروز اقتصاد و روابط اقتصادی به‌عنوان عنصر اصلی قدرت در سیاست میان دولت‌ها تبدیل شده است (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۶۲).

همین واقعیت باعث شده است که نوع رهیافت به مفهوم قدرت ملی دچار تغییر شود. به طور کلی، به قدرت ملی دو دیدگاه وجود دارد: یکی قدرت کلاسیک و ذهنی و دیگری قدرت مدرن و آماری. این دو نوع نگاه، هر یک دارای مصادیق عینی خودش می‌باشند. آرمان‌خواهی برای استقلال مطلق، تمامیت ارضی، هژمونی نظامی و امنیت‌محوری مربوط به نگاه کلاسیک و ذهنی به قدرت ملی می‌شود؛ اما امروزه این نگاه ذهنی به عینیت‌خواهی تغییر جهت داده است. مطابق نگاه جدید به قدرت ملی، قدرت تا قابل شمارش و آمار نباشد، قدرت نیست. میزان رشد اقتصاد ملی و درآمد ملی، افزایش ظرفیت تولید، بودجه ملی، افزایش فرصت‌های شغلی، کاهش نرخ بیکاری، افزایش امید به زندگی، میزان تراز صادرات و سرمایه‌گذاری در داخل و خارج از کشور، امروزه از استانداردهای قدرت ملی شناخته می‌شوند.

همه آنچه که به آن پرداختیم، برگشت به یک نگاه مبنایی دارد و آن این‌که انسان‌ها و دولت‌ها به این عقیده رسیده‌اند که نتیجه هر تلاش و کوشش باید منجر به «رفاه فردی و ملی» شود. درست هم همین است. رفاه تنها به سطح خوراک و پوشاک آدمی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه رفاه روانی هم منظور نظر است. با این نوع نگاه، حتی دانش و فرهنگی که ثروت‌زا نباشند، به درد نمی‌خورند. فناوری به همین جهت است که امروزه در علوم و دانشگاه‌ها جایگاه بس بالا و مهم پیدا کرده است. دولت‌ها طوری در مهندسی علوم و مدیریت دانش برنامه‌ریزی می‌کنند که منجر به تغییر وضعیت زندگی و توسعه قدرت ملی شود. به همین سبب است که نوع نگاه برای کشورهای توسعه‌یافته این است که دانشجویان پس از فارغ‌التحصیلی باید خود کارآفرین باشند نه این‌که پس از فراغت خود در صف بیکاران عادی افزوده شود.

دولت‌ها هم‌اکنون حتی مسائل امنیتی و نظامی خود را با رویکرد اقتصادی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهند و در راستای توسعه اقتصادی خود در مورد این مسائل تصمیم می‌گیرند. کشوری که در آسیا و همسایگی افغانستان عملاً این استراتژی را موفقانه انجام داد، دولت چین است. در ابتدا و هنوز هم خیلی از لحاظ تحلیل ذهنی سخت به نظر می‌رسد که دولت چین چگونه در زمان جنگ سرد و با آن روحیه سخت‌نظامی‌اش، این وادی را در پیش گرفت.



«دنگ ژیاوپینگ»، پدر چین مدرن، تعاریف جدیدی از قدرت، ثروت و مدیریت را برای مردمش ارائه داد و مبنای قدرت را در رشد و توسعه اقتصادی دانست. در زمان مائو قدرت چین تنها به چرخه بسته اندیشه و اطلاعات گره خورده بود. دنگ این قفل را شکست. تئوری دنگ در چین این تحول فکری را به وجود آورد که تا زمانی که قدرت از هیجان به رقم تبدیل نشود، کشورها رشد نمی‌کنند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۶۲).

چین با همین نگاه نوین و کلان خود، از بسیاری از مسائل امنیتی و حتی مربوط به تمامیت ارضی‌اش موقتاً دست کشید و از جمله با تایوان و دیگر همسایه‌های خودش از در مسالمت و تعامل به پیش رفت و در سطح بین‌الملل نیز از در آشتی و مسالمت‌جویانه وارد شد (سنبل، ۱۳۸۶: ۹۱۳).

چین می‌دانست که اگر این چالش‌ها را موقتاً کنار بگذارد و با کشورهایی که با آنان چالش مرزی و سرزمینی دارد از راه تعامل وارد شود، می‌تواند بهترین فرصت را برای توسعه اقتصادی خودش به دست بیاورد. چنین هم شده است. چین هم‌اکنون از لحاظ قدرت ملی دارای بالاترین قدرت و حتی در محیط ماحول و بین‌الملل دارای قدرت قوی برای چانه‌زنی و سهم شدن در تصمیم‌گیری‌ها می‌باشد. قدرت ملی چین هم‌اکنون یک قدرت آماری و قابل محاسبه است که نتیجه آن رفاه عمومی در چین است. این رفاه عمومی میزان رضایت و حمایت ملی را از دولت چین به وجود آورده است.

با آنچه گفتیم، می‌خواستیم که به صورت عینی و نمونه‌ای تلاش دولت‌ها را برای وارد کردن اقتصاد در قدرت ملی و قدرت‌یابی چانه‌زنی دولت‌ها را از طریق قدرت اقتصادی در سطح بین‌الملل نشان بدهیم.

قابل ذکر است که اقتصاد از دوران کلاسیک نیز نقشی بسیار برجسته در حوزه دیپلماسی داشته است؛ زیرا یکی از ابزارهای دیپلماسی تطمیع بوده است؛ ولی دیپلماسی اقتصادی امروزه یک مقوله جدید است و حتی قابل مقایسه با مقوله تطمیع در دیپلماسی دوران کلاسیک نمی‌باشد.

۱-۳. پیشینه دیپلماسی اقتصادی

واقعیت این است که فرایند جهانی‌شدن، و به‌ویژه جهانی‌شدن اقتصاد، باعث شده که کشورها به مؤلفه‌های اقتصادی توجه جدی داشته باشند. دیپلماسی اقتصادی پس از جنگ سرد مطرح



شد و امروز به‌عنوان یکی از ابزارهای قدرتمند در سیاست خارجی کشورها در برابر دیپلماسی سنتی قرار گرفته است. دیپلماسی اقتصادی مبتنی بر کاستی‌های دیپلماسی سنتی در تحقق اهداف سیاست‌گذاری دولتی در عرصه بین‌المللی است (موسوی و ایمانی، ۱۳۹۶: ۱۵۲). به رغم اختلاف نظرها که درباره نوع و میزان تأثیرات جهانی شدن وجود دارد، جهانی شدن اقتصاد واقعیتی غیر قابل انکار است. امروزه، اقتصاد جهانی در حال تبدیل شدن به یک واحد همگراست. دیپلماسی به منزله یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی نیز از این تحول بی‌تأثیر نمانده است. از عمده‌ترین این تأثیرات، افزایش اهمیت مؤلفه‌های اقتصادی در دیپلماسی و تقویت دیپلماسی اقتصادی به جای دیپلماسی سنتی است. دیپلماسی سنتی بیش‌تر بر مؤلفه‌های امنیتی و سیاسی مبتنی بود.

مفهوم دیپلماسی اقتصادی در دوران پس از جنگ سرد و گسترش فرایند جهانی شدن مطرح شده و امروز به‌عنوان یکی از ابزارهای نوین و کارآمد در فضای بین‌الملل در برابر دیپلماسی سنتی قرار گرفته است (شفایی، ایمانی و باقری، ۱۳۹۵: ۴۳). کشورهایی که رویکرد توسعه‌گرا دارند، تلاش می‌کنند که در سیاست خارجی خود از دیپلماسی اقتصادی کار بگیرند. دیپلماسی اقتصادی منافع اقتصادی دولت را در سطح بین‌الملل گسترش و قدرت تصمیم‌گیری او را افزایش می‌دهد.

در واقع، دیپلماسی اقتصادی بر آن است که تا به چالش‌های ناشی از جهانی شدن و نحوه تعامل میان بازیگران بین‌المللی پاسخ مؤثر را ارائه بدهد (Bayne & Woolcock, ۲۰۱۰: ۹۴).

پیمان اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

۲. الزامات و مؤلفه‌های دیپلماسی اقتصادی

سیاست توسعه‌محور، و به تبع آن دیپلماسی اقتصادی، اقتضائات خاص خودش را دارد که باید تأمین شود. قاعده هم تا کنون همین بوده است. کشورهای در حال توسعه در سیاست‌گذاری خود از یک سری قواعد و تجربیاتی استفاده می‌کنند که کشورهای جهان اول مانند آمریکا آن را پشت سر نهاده است.

دولت افغانستان برای رسیدن به سیاست خارجی اقتصادمحور و فعال کردن دیپلماسی اقتصادی خود با کشورهای منطقه و جهان ناگزیر است که پیش‌نیازهای لازم را باید عملاً به انجام برساند. واقعیت این است که دیپلماسی اقتصادی یک تصمیم و اقدام نیست؛ بلکه یک وضعیت است. افغانستان تا به این وضعیت نرسد، نمی‌تواند دیپلماسی اقتصادی خود را در رابطه



به منطقه و جهان عملیاتی بسازد. در این مبحث این الزامات را که در واقع مؤلفه‌های دیپلماسی اقتصادی می‌باشند، به بحث می‌گیریم که عبارتند از:

۲-۱. انسجام ملی و اقتدار سیاسی

این سخن که «سیاست داخلی و خارجی دو روی یک سکه‌اند»، خیلی تکرار شده است. آنچه را که همه می‌گویند و تکرار می‌کنند، یک خصوصیت دارد و آن این‌که آن سخن متعلق به هر زمان و شرایط است. با این رویکرد، می‌توان این‌گونه بیان داشت که اگر یک انسان از درون و روحیات خویش ضعیف باشد، هیچ‌گاه در رفتار بیرونی‌اش مقتدر نخواهد درخشید. یک دولت نیز همین خاصیت را دارد. دولت‌هایی که از درون آشفته و فروپاشیده‌اند، در سیاست خارجی خود نیز فاقد اقتدار به نظر می‌رسند. به همین شاخصه، همگرایی ملی در میان شهروندان و رهبران سیاسی، و به تبع آن اتوریته سیاسی و نظامی دولت، اقتدار یک دولت را به نمایش می‌گذارد. دولت‌سازی و ملت‌سازی از همین‌جا شکل می‌گیرد. جامعه منسجم و دولت مقتدر، اتوریته یک نظام سیاسی را به نمایش می‌گذارد.

فقدان انسجام ملی و ضعف امنیتی، یک دولت را به مسائل داخلی درگیر می‌سازد و فرصت درخشش در سیاست خارجی را از او سلب می‌کند. چنین دولتی نمی‌تواند در بازی‌های دیپلماتیک بین‌المللی سهم بگیرد و نقش بازی کند و ناگزیر خود به بازی سیاسی دولت‌ها تبدیل می‌شود. دولت‌های فروپاشیده در ذهنیت بین‌المللی حتی به‌عنوان یک واحد سیاسی در سطح بازیگران محسوب نمی‌شوند. علاوه بر دولت‌های فروپاشیده، دولت‌های ذره‌ای و کوچک نیز که از جمعیت و سرزمین قابل توجه برخوردار نیستند، در روابط و بازی بین‌المللی چندان به حساب نمی‌آیند؛ از این‌رو، انسجام ملی، تمامیت ارضی، استقلال و تأمین امنیت داخلی از عناصری وجودی دولت‌ها هستند و نمی‌شود آنان را به‌عنوان عناصر تکمیلی و تشریفاتی در سطح بازی‌های دیپلماتیک به حساب آورد؛ بلکه آنان به‌عنوان یک پیش‌شرط برای آغاز روابط سیاسی و سیاست خارجی مؤثر، برای دولت‌ها مطرح‌اند (موسوی و ایمانی، ۱۳۹۶: ۱۵۷).

این پیش‌شرط‌های اساسی در سیاست خارجی مؤثر تا کنون در افغانستان - آن‌چنان که باید - به وجود نیامده‌اند. دولت افغانستان از عدم توانایی کامل در تأمین امنیت عمومی رنج می‌برد و عدم انسجام ملی این مشکل را مضاعف ساخته است. این دو مشکل، دولت افغانستان



را بیش از حد به مسائل درونی مشغول ساخته است. بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نیز در سیاست خارجی‌شان، راجع به افغانستان، همیشه از همین دو مشکل موجود در افغانستان به نفع سیاست‌های‌شان سود می‌برند. علاوه بر آن، آشفتگی‌های اجتماعی و سیاسی در افغانستان، حتی دستگاه دیپلماسی کشور را در سالیان متمادی آسیب جدی رسانیده و حتی می‌توان گفت که به گروگان گرفته است.

دولت افغانستان برای حضور فعال و مقتدر در سیاست خارجی افغانستان، بایست به ایجاد انسجام اجتماعی و اقتدار داخلی توجه جدی کند که بدون آن نه تنها به‌عنوان بازیگر در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حاضر شده نمی‌تواند که بازیچه سیاست‌های متعارض کشورهای منطقه خواهد ماند. اصل سخن این است که تا دولت افغانستان نتواند با مهار کردن کانون‌های ناامنی در داخل کشور و مهار جریان آنان از خارج از مرزهای افغانستان فایز آید، به هیچ‌وجه نمی‌تواند به قدرت اقتصادی ملی برسد. به همین سبب است که تمام ایده‌ها و تلاش‌های دولت افغانستان در بخش‌های اقتصادی هم‌اکنون در قالب طرح و پالیسی باقی مانده است.

۲-۲. سیاست مسالمت‌آمیز و کاهش تنش

کشورهای در حال توسعه به همان اندازه که به تأمین امنیت و نظام داخلی خود حساس هستند، به همان میزان از درگیر شدن در تنش‌های امنیتی در داخل و پیرامون خود پرهیز می‌کنند. حتی برخی از کشورها در حیات سیاسی خود گاهی استراتژی بی‌طرفی و یا انزوا را در پیش گرفته‌اند تا تمام توان و نیروی خود را در توسعه داخلی‌اش متمرکز کنند. ایالات متحده آمریکا تا جنگ جهانی دوم همین سیاست را در پیش گرفت. چین حتی پس از جنگ سرد و تا کنون به یک نحوی این استراتژی را ادامه داده است.

واضح است که درگیری‌های امنیتی و حضور در تنش‌های سیاسی و مرزی در داخل و پیرامون، نه تنها بخشی از هزینه‌های توسعه آن کشور را مصرف می‌کند که حتی در پالیسی‌های توسعه‌محور این کشورها آشفتگی ایجاد می‌کند. کشورها معمولاً در زمان جنگ و درگیری‌های امنیتی - آن‌چنان که باید - با فراغت خاطر نمی‌توانند برنامه‌ریزی کنند و حتی اگر برنامه‌ریزی برای توسعه داشته باشند، هم به خوبی نمی‌توانند اجرا کنند. در کشوری که درگیر جنگ است، هیچ



چیز سر جای خودش استوار نیست؛ حتی قوانین گاهی موقتاً بدون اجرا می‌مانند و سیاست‌های مدیریتی آنی طرح و تنظیم می‌شود. یک نمونه واقعی در این مورد دولت افغانستان است. پس از سقوط رژیم طالبان، سرمایه‌های کلان خارجی برای بازسازی و توسعه افغانستان در این کشور سرازیر شد و در بخشی از سکتورها اصلاً ظرفیت برنامه‌ریزی نبود و در بعضی از جاها که پالیسی هم ساخته شد، مسئله جنگ و ناامنی ذهنیت‌ها را تغییر داد و در نتیجه تمام سرمایه‌ها تقریباً بی‌مورد به مصرف رسید.

دولت افغانستان و دیگر نخبگان اجتماعی به این واقعیت به نیکی پی برده‌اند. به همین سبب است که دولت افغانستان در زمان ریاست جمهوری محمد اشرف غنی تلاش کرد که به یک نحوی از تنش‌های منطقه‌ای عبور کند و یا حداقل کشورهای همجوار را متقاعد سازد که تنش‌های منطقه‌ای از لحاظ اقتصادی به ضرر تمام جوانب تمام شده است و بهتر آن است که روابط این کشورها با یکدیگر از وضعیت امنیت‌محور عبور کند و وارد فاز اقتصادمحور شود.

البته، این گام‌ها از اواخر دوره حکومت حامد کرزی آغاز شد و در زمان دکتر اشرف غنی برخی از آن‌ها وارد فاز عملیاتی گردید. پروژه‌های بزرگی چون تاپی، کاسا یک‌هزار و حتی در سطح کلان و فرامنطقه‌ای طرح بزرگ کشور چین در قالب یک کمربند- یک راه نیز به خاطر تأمین منافع مشترک کشورهای منطقه و ترغیب آن‌ها برای دوری از خلق تنش‌ها و مهار آن‌ها طراحی شده است.

از این رو است که دولت افغانستان باید تلاش می‌کرد تا از تنش‌های مضاعف و تازه به وجود آمده در سطح منطقه و کشورهای اسلامی دوری کند؛ ولی دولت افغانستان نتوانست در قضیه تنش‌های منطقه‌ای میان ایران و عربستان و داعش و سوریه حالت بی‌طرفی را بگیرد و به همین سبب است که از این ناحیه تا کنون آسیب‌های جدی را متحمل شده است.

۲-۳. حکومت‌داری خوب و تقویت بخش خصوصی

درباره حکومت‌داری خوب می‌توان آن را معطوف به یافتن الگو و ترکیب جدیدی از همکاری سه بخش دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی، دانست. در این الگو، نهادهای مدنی به عنوان مدافع حقوق شهروندی، در تقویت مشارکت مردمی به منظور اثرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های عمومی مطرح‌اند. بخش خصوصی عامل تولید در تقویت سرمایه‌گذاری در رشد تولید ناخالص



ملی به منظور افزایش درآمد سرانه و پویایی اقتصاد و بازار و ایجاد رفاه نسبی محسوب می‌شود. سرانجام، نقش دولت به‌عنوان تسهیل‌کننده فعالیت‌های عمومی در فراهم‌سازی محیط مناسب برای توسعه پایدار به منظور ثبات و توسعه عدالت اجتماعی در جامعه ارزیابی می‌گردد.

بدون شک، اقتصاد یک کشور زمانی رشد پیدا می‌کند که شهروندان آن در حوزه‌های مختلف کار و فعالیت‌های اقتصادی تخصص پیدا کنند و در تقسیم نیروهای کار و تولید، سهم مؤثر بگیرند. اکنون زمان آن گذشته است که حکومت به تنهایی همه‌چیز را در سیطره خود بگیرد و به تنهایی همه‌چیز را به پیش ببرد. در دنیای اکنون، مشارکت میان حاکمیت و مردم و مخصوصاً سکتور خصوصی تبدیل به یک ضرورت و یک قاعده شده است. با این دیدگاه، جهت‌گیری و تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی دولت‌ها نیز باید در راستای تسهیل و افزایش قدرت و ثروت مردم و کشور صورت بگیرد. این نگاه، حتی در سطح بین‌الملل، دولت‌ها را صرفاً به نهادی تسهیل‌کننده تبدیل کرده است (سریع القلم، ۱۳۹۰: ۵۴).

تقویت بخش خصوصی از همین جاست که در پیشبرد دیپلماسی اقتصادی نقش حیاتی دارد. بخش خصوصی در افغانستان اما- آن‌گونه که باید- نتوانست رشد و تقویت نماید. ناامنی نخستین عاملی است که انگیزه و حتی فرصت‌های کاری بسیار را از آنان گرفته است. در تاریخ ۱۳۹۷/۲/۲۰، به حکم رئیس جمهور افغانستان، یک کمیته خاص به نام «کمیته مصونیت سکتور خصوصی» به رهبری معاون دوم رئیس جمهور و عضویت وزارتخانه‌ها و ادارات ذی‌ربط و نمایندگان بخش خصوصی تشکیل شد؛ اما با این هم، مشکلات فراراه بخش خصوصی آن قدر زیاد است که تنها در این کمیته قابل حل نیست.

بخش خصوصی با سلب انگیزه‌اش، سرمایه‌های کلان نقدی و ارزی کشور را در خارج از کشور انتقال داده و در کشورهای همسایه سرمایه‌گذاری کرده است. با این وضعیت، هم پول و هم فرصت‌های شغلی را از افغانستان به بیرون و برای همسایه‌ها انتقال داده است. با این وضعیت، بدیهی است که بدون حضور و رشد بخش خصوصی در داخل افغانستان، دولت افغانستان در رقابت‌های اقتصادی ناکام می‌ماند و هیچ‌گونه دیپلماسی اقتصادی را با همسایگانش برقرار نمی‌تواند.



۲-۴. ارتقای دانش و فناوری

کشورهای جهان سوم، مانند افغانستان، بیش تر به منابع طبیعی و سنتی وابسته‌اند. استفاده از منابع طبیعی نیز به همان روش سنتی نه تنها که زمینه افزایش محصولات را به همراه ندارد که باعث استهلاک آن منابع می‌شود. درآمد افغانستان بیش تر به محصولات کشاورزی وابسته است و این کشور حتی نتوانسته است از منابع زیرزمینی و معادن خود استفاده کند. از دوران حامد کرزی تا کنون، یکی از وزارتخانه‌هایی که همیشه غیر فعال بوده و بیش تر عمرش با سرپرست اداره شده، وزارت معادن افغانستان است. در دوره حکومت وحدت ملی این وزارت بیش تر درگیر پالیسی‌سازی و تدوین قانون معادن بود و هیچ‌گاه فرصت اقدامات عملی را به خود نیافت. شاید کشورهای جهان سوم نیز وضعیت شبیه افغانستان را سپری کرده باشند. حقیقت اما این است که کشورها تنها با محصولات کشاورزی و حتی معادن نمی‌توانند به بازارهای جهانی شریک شوند و مطابق نیاز بازار، چیزی را برای عرضه کردن داشته باشند.

تولیدات بازارهای جهانی امروزه بیش تر با تکنولوژی مرتبط‌اند و تولیدات و محصولات کشورها نیز بیش تر صنعتی‌اند. امروزه، کشورها بیش تر بر علمی سرمایه‌گذاری می‌کنند که باعث تولید ثروت شود. افغانستان اما در این عرصه چیزی برای عرضه کردن ندارد. در کنار بسیار از دلایلی دیگر، پایین بودن ضعف دانش و فناوری در افغانستان، باعث شده که این کشور نتواند وارد تولیدات صنعتی شود. حتی اگر این کشور روزی بتواند از معادن خودش استفاده کند، باز هم به‌عنوان مواد خام از آن بهره خواهد گرفت؛ زیرا سطح دانش و بنیاد علمی دانشگاه‌ها و فارغ‌التحصیلان کشور به آن حد نیست که در حوزه فناوری چیزی برای گفتن و انجام دادن داشته باشد. هم در دانشگاه‌های دولتی و هم در دانشگاه‌های خصوصی با آن که رشته‌هایی شبیه کامپیوتر ساینس باخود دارند؛ ولی کیفیت آنان در آن حد نیست که مثلاً در حوزه تولید نرم‌افزارهای جدید کامپیوتری بتوانند وارد تولید و رقابت و عرضه شوند.

اقتصاد هم‌اکنون کامپیوتری شده و یکی از تولیدات و منابع اقتصادی در آینده نیز تولیدات کامپیوتری است. این تولیدات نرم‌افزاری برای کشورهایی مانند افغانستان، که از نفت و گاز چندان بهره‌مند نیستند، یکی از منابع مهم اقتصادی به شمار می‌روند.

کشورها برای تقویت اقتصاد ملی‌شان به شدت روی افزایش فناوری و تقویت نیروهای



فنی‌شان کار و سرمایه‌گذاری می‌کنند. با رشد این منبع درآمدی، درآمد ملی از وابستگی به منابع غیر پایدار زیرزمینی نجات پیدا می‌کند و قدرت آن را پیدا می‌کند که در رقابت با مارکیت جهانی موفق بدرخشد. نتیجه این وضعیت و ارتباط آن با سیاست این می‌شود که این‌گونه کشورها در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی شریک می‌شوند و قدرت چانه‌زنی بیشتر در دیپلماسی اقتصادی پیدا می‌کنند.

۲-۵. استفاده مؤثر از موقعیت ژئوپلیتیک

همان اندازه که دارایی ثروت است، فرصت‌ها نیز خودشان به مثابه ثروت‌اند. شرایط و فرصت‌ها مستقیماً عامل تولید ثروت نیستند؛ ولی جریان ثروت به این شرایط نیازمند است. کشور افغانستان در جریان ثروت جهانی و منطقه‌ای تنها چیزی که دارد، همین فرصت‌ها و شرایط ژئوپلیتیک و ژئوآکونومیک می‌باشد. افغانستان به صورت بالقوه، نقطه وصل شمال و جنوب و شرق و غرب در منطقه است. این وضعیت، فرصت و امتیاز کمی نیست. از گذشته‌ها روی این شرایط خاص جغرافیایی چندان توجه نمی‌شد؛ اما جهانی شدن و تأثیرات آن در ترانزیت کالا و تجارت، باعث افزایش ارزش در موقعیت‌های ژئوپلیتیک مانند کشور افغانستان شده است.

به همین جهت است که استفاده از موقعیت جغرافیایی در سیاست خارجی امروزه اهمیت بسزایی پیدا کرده است. دیپلماسی آب و دیپلماسی ترانزیت، یکی از ابزارهای مهم در چارچوب دیپلماسی اقتصادی، دارای کاربرد وسیع در تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها در قبال یکدیگر بدل شده است.
تأسیس ۱۳۹۴

افغانستان اما تا کنون نتوانسته است که از وضعیت تأثیرگذار موقعیت جغرافیایی‌اش در سیاست خارجی خود استفاده مؤثر کند. هرچند که افغانستان از این فرصت استفاده می‌کند؛ ولی در دیپلماسی اقتصادی تنها استفاده از فرصت کافی نیست؛ بلکه تا این فرصت تبدیل به ابزار فشار و تأثیرگذار در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای نشود، نمی‌توان از آن به‌عنوان یک عنصر اساسی در دیپلماسی اقتصادی نام برد.

افغانستان از دوره حکومت وحدت ملی تلاش کرد که از کریدور هوایی برای ترانزیت کالا به جنوب آسیا و چین استفاده کند و از نگاه دولت این امر به‌عنوان ایجاد تسهیلات برای سکتور خصوصی و تجارت در افغانستان یاد می‌شود؛ ولی واقعیت این است که این‌گونه نیست. علاوه



بر این‌که هزینه انتقال کالا افزایش یافته، پیامد منفی‌اش این است که افغانستان از فرصت‌های ژئوپلیتیکی‌اش در ترانزیت زمینی نتوانسته است به صورت واقعی استفاده کند.

دیپلماسی اقتصادی افغانستان وقتی اهمیت خودش را پیدا می‌کند که افغانستان از لحاظ ترانزیت زمینی تبدیل به یک نقطه وصل میان جنوب و شمال و شرق و غرب شود. افغانستان تا هنوز نتوانسته از این وضعیت طبیعی به‌عنوان یک پل ارتباطی میان پاکستان و هندوستان و آسیای مرکزی استفاده کند که هیچ‌بلکه تا هنوز علی‌رغم چندین تفاهم‌نامه ترانزیتی میان افغانستان و پاکستان، نتوانسته کالاهای خود را از طریق ترانزیت زمینی به موقع به مارکیت پاکستان برساند؛ حال آن‌که پاکستان بسیار با سهولت، تمام کالاهای خود را به موقع وارد مارکیت افغانستان می‌کند (<https://moci.gov.af/dr/agreemen>).

با این هم، دولت افغانستان تلاش دارد که از طریق وصل شدن به طرح کلان یک کمربند و یک راه از طریق چین، کاسا یک‌هزار، راه لاجورد و پروژه تاپی، خودش را به ترانزیت کالا و انرژی در کریدور منطقه‌ای وصل کند و هم‌چنین با مهار کردن آب‌های افغانستان، وارد یک تعامل دیپلماتیک با همسایه‌های خود شود. گام‌های مقدماتی که در حد پالیسی در این مورد برداشته شده است، می‌تواند یک دورنمای مفید را در دیپلماسی اقتصادی افغانستان نشان بدهد (<https://moci.gov.af>).

۲-۶. جذب سرمایه‌های خارجی

بدون وصل شدن به جریان ثروت جهانی، کشورها نمی‌توانند تنها به ثروت داخلی خود تکیه کنند. کشورهایمانند افغانستان، بدون جذب سرمایه‌های خارجی، نمی‌توانند به شکوفایی اقتصادی برسند. در پنج سال اخیر از لحاظ پالیسی زمینه‌های مناسب برای ایجاد تسهیلات در سرمایه‌گذاری خارجی در افغانستان فراهم شده است و مقررات و قوانین مربوطه هم تعدیل شده است؛ اما با این هم، از لحاظ قانونی، برخی محدودیت‌هایی وجود دارد که به راحتی و به زودی قابل حل نیستند. به طور نمونه: مطابق قانون اساسی افغانستان، هیچ فرد غیر افغانی نمی‌تواند در افغانستان مالک اموال غیر منقول شود. ماده ۴۱ قانون اساسی تصریح دارد که «اشخاص خارجی در افغانستان حق ملکیت اموال عقاری را ندارد.» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۴۱).

قانون‌گذار در افغانستان با روحیه مربوط به گذشته و حافظه تاریخی دوره استعماری به



موضوع نگرینسته است و این امر روی انگیزه سرمایه‌گذاری خارجی در افغانستان قطعاً تأثیر منفی دارد. این در حالی است که کشورهایمانند ترکیه، شهروندان خارجی را به منظور سرمایه‌گذاری و کشانیدن دارایی‌های آن‌ها به کشورشان، برای خرید مسکن و اموال غیر منقول تشویق می‌کنند. این کشورها برای تشویق سرمایه‌های خارجی همیشه در تلاش است که از خود یک تصویر کاملاً جذاب به شهروندان کشورهای دیگر ارائه کنند. ولی تصویری که از افغانستان برای دیگران موجود است، کاملاً یک فضای غیر مطمئن را به تصویر می‌کشاند. در کشوری که صاحبان سرمایه داخلی اش امنیت ندارند و هر آن با تهدید امنیتی روبه‌رو هستند، مشخص است که جذب سرمایه‌ها و سرمایه‌دارهای خارجی در این کشور یک امر زیاده از توقع است.

این می‌رساند که دولت افغانستان علاوه بر اصلاحات در پالیسی‌های دولتی، باید به موضوع امنیت و دیگر امتیازهای رایج در کشورها برای جذب سرمایه‌های خارجی بیش‌تر مبادرت نماید؛ در غیر این صورت، هرگز نمی‌تواند به رشد اقتصادی حداقل در طی سال‌های پیش‌رو نایل شود.

دولت افغانستان با سهل‌انگاری‌هایی که صورت گرفت، فرصت‌های خوبی را در زمینه جذب سرمایه‌های خارجی از دست داده است. پس از شکست طالبان و روی کار آمدن دولت جدید با حضور جامعه جهانی، بسیاری از کشورهای منطقه آمادگی سرمایه‌گذاری در افغانستان را از خود نشان دادند؛ ولی متأسفانه دولت وقت افغانستان از هیچ‌گونه ظرفیتی برای مدیریت آنان برخوردار نبود. قراردادهایی که برای سرمایه‌گذاری آنان روی معادن افغانستان صورت گرفت، آن قدر دچار مشکلات عدیده بود که حتی فرصت‌اندک‌ترین کار عملیاتی را در افغانستان به وجود نیاورد. سرانجام، در دولت اشرف غنی بسیاری از این قراردادها فسخ گردید. دولت‌های هند و چین روی معادن مانند مس عینک و آهن حاجیگگ قرارداد سرمایه‌گذاری را انجام دادند که این قرارداد باعث امیدواری‌های زیادی در افغانستان گردید؛ ولی به سبب آنچه که ذکر شد، بدون هیچ‌گونه نتیجه مثبتی معطل ماند و باعث دل‌سردی‌های فراوان برای مردم شد.

سخت‌گیری‌های حقوقی، ناامنی و فساد اداری سه عوامل عمده‌ای‌اند که باعث عدم تمایل سرمایه‌گذاری خارجی در افغانستان می‌شوند.

۲-۷. تعامل با کشورهای توسعه‌یافته و قدرتمند اقتصادی

بخشی از مشکلات تاریخی و موجود افغانستان، برخاسته از چگونگی تعامل دولت‌های



افغانستان با کشورهای قدرتمند سیاسی و اقتصادی بوده است. حتی چگونگی جهت‌گیری دولت‌های افغانستان با پاکستان هزینه‌های کلان اقتصادی و سیاسی را در برابر هیچ به افغانستان تحمیل کرده است. افغانستان آن‌قدر هیجانی و انتزاعی با همسایه‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی برخورد کرده است که گویا هیچ غم زندگی و نان خودش را نداشته است.

تنها پس از سقوط طالبان، حجم وسیعی از دارایی‌های جهانی به صورت نقدینه وارد افغانستان شد که به یغما رفت. پس از آن دولت افغانستان هیچ‌گاه نتوانست روابط اقتصادی خود را با دنیا هماهنگ کند. به همین سبب است که افغانستان به جز روابط سیاسی، دیگر هیچ روابط اقتصادی با دولت‌های اروپایی و عضو ناتو ندارد. تنها کاری زیربنایی را که دولت افغانستان در طول این مدت انجام داد، بازگشایی راه لاجور بود که برای اولین بار یک محموله از کالاهای افغانی به مسیر اروپا به راه افتاد. در غیر این، افغانستان هیچ‌گاه نتوانست از فرصت‌های به وجود آمده برای تقویت اقتصاد ملی و حجم مبادلات خود با اروپا سود ببرد. این، یعنی این که دولت افغانستان به کلی از جریان ثروت جهانی به حاشیه افتاده است و بی‌بهره مانده است.

رابطه دولت افغانستان با کشورهای عضو شانگهای نیز همین‌گونه است و با دولت چین تنها در حد صادرات جلغوزه و برخی تنقلات دیگر گام برداشته است؛ حال آن‌که انتظار از دولت چین این است که از سرمایه‌های این کشور در بخش زیرساخت‌های اقتصادی در بخش مواد خام و معادن و یا زیرساخت‌های شهری استفاده عظیم صورت بگیرد. رابطه کشورهای آفریقایی و جنوب آسیا و آسیای مرکزی و حتی آمریکای لاتین با سرمایه چین همین‌گونه است (<https://www.bbc.com/persian/world>). چین سرمایه‌های میلیاردی را در تأسیسات بندر گوادر پاکستان و دیگر تأسیسات صنعتی این کشور در همین همسایگی افغانستان از سال‌ها قبل سرمایه‌گذاری کرده است.

باید این واقعیت را پذیرفت که آمریکا، اروپا و کشورهای منطقه تمام سیاست‌های‌شان را در حالت روبنایی بر اساس ارزش‌های مدرن به پیش می‌برند؛ اما در واقعیت امر، چه کشورهای نظام سرمایه‌داری و چه کشورهایی که میراث نظام مارکسیستی‌اند، همه به دنبال مدیریت بازارهای اقتصادی و سازگار ساختن آن در راستای اقتصاد و تجارت بین‌المللی‌شان هستند. دیپلماسی این کشورها را نیز مدیریت همین موضوع شکل می‌دهد. تارهای عصبی دیپلماسی آمریکا و چین بر اساس مناسبات و انگیزه‌های افزایش ثروت و تسلط بر بازارهای بین‌المللی عمل می‌کنند. حال



این را باید تصور کرد که کشورهایی مانند افغانستان، که اصلاً وارد فضای این‌گونه دیپلماسی نشده‌اند، تا چه اندازه از سطح شرکت در تصمیم‌گیری‌ها محروم‌اند و چاره‌ای جز پذیرش حالت عمومی را که ناشی از تصمیمات آن‌ها هستند، ندارد.

این وضعیت حداقل این آرزو را برای شهروندان افغانستان به وجود می‌آورد که ایکاش در افغانستان نیز شرایطی پیش می‌آمد که دولت افغانستان فرصت و ظرفیت طرح و تصمیم‌های کلان ملی را در سطح منطقه و بین‌الملل در راستای افزایش رفاه عمومی و قدرت چانه‌زنی در دیپلماسی اقتصادی بین‌المللی بر محور منافع ملی و افزایش قدرت اقتصاد ملی افغانستان پیدا می‌کرد.

۲-۸. همکاری با سازمان‌های بین‌المللی

افغانستان از سال ۱۹۹۳ عضو سازمان همکاری اقتصادی منطقه‌ای اکو است. در سال ۲۰۰۷، در چهاردهمین اجلاس اتحادیه همکاری‌های منطقه جنوب آسیا (سارک) از عضو ناظر به عضو دائم این سازمان تبدیل شد. علاوه بر آن، این کشور در سال ۲۰۱۲ به‌عنوان عضو ناظر سازمان شانگهای نیز پذیرفته شد (شفایی، ۱۳۹۳). افغانستان هم‌چنین، در سال ۱۳۹۴ عضویت سازمان تجارت جهانی را به دست آورد (اینبار، ۱۳۹۴: www.bbc.com). افغانستان به این جهت برای به دست آوردن عضویت در این سازمان تلاش کرد تا از امتیازات این سازمان در راستای تقویت تجارت و ایجاد بالانس در صادرات و واردات خود مستفید شود.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

افغانستان در تولید کالاهایی چون میوه خشک، سنگ‌های قیمتی و قالی از تخصص و مزیت نسبی برخوردار است. شمولیت در سازمان تجارت جهانی، بازارها را به روی این کالاهای افغانستان باز کرده و افغانستان اکنون می‌تواند این کالاها را به صورت مستقیم در بازارهای مختلف به قیمت خوب به فروش برساند.

این عضویت باعث شده تا سازمان‌های بین‌المللی، افغانستان و مارک آن را به رسمیت شناخته و از آن حمایت کنند؛ زیرا در گذشته بخش زیادی از کالاهای افغانستان از طریق پاکستان و به نام پاکستان در مارکیت جهانی به فروش می‌رسید.

افغانستان انتظار داشت با عضویت این سازمان بین‌المللی، سرمایه‌گذاری خارجی را برای استفاده از نیروی کار و مواد خام ارزان افغانستان جذب کند و برای منابع معدنی خود هم‌چون



آهن، مس، ذغال و دیگر منرال‌ها نیز زمینه استخراج فراهم سازد؛ اما افغانستان به دو دلیل نتوانسته از عضویت در سازمان‌های اقتصادی، منطقه‌ای و به‌خصوص جهانی، استفاده‌های قابل انتظار را به دست بیاورد.

نخستین عامل آن نبود امنیت برای سرمایه‌گذاری در افغانستان است. بنا بر برخی از تحلیل‌های موجود، سرمایه‌گذاری‌های بزرگ مانند پروژه مس عینک توسط چینی‌ها و پروژه آهن توسط هندی‌ها بنا بر مشکلات امنیتی نتوانستند عملی شوند.

علاوه بر فقدان امنیت، نبود ساختارهای قوی و توانمند در افغانستان است. افغانستان برای این‌که بتواند از منافع خویش در تجارت بین‌المللی، مخصوصاً در چارچوب سازمان تجارت جهانی، بهره‌مند شود، باید دارای ساختارهای قوی باشد تا بتواند از منافع و موقف خویش، به‌ویژه در منازعات تجاری با شرکای تجاری خود، دفاع کند. این ساختارهای مورد نیاز تا هنوز در افغانستان شکل نگرفته‌اند. برای افغانستان پس از عضویت در سازمان تجارت جهانی برای پنج سال فرصت داده شد که قوانین و پالیسی‌های خود را مطابق مکلفیتش در این سازمان تنظیم و نهایی سازد.

عضویت افغانستان در سازمان تجارت جهانی اگر به صورت درست مدیریت نشود، تهدید و چالش‌های زیادی را برای این کشور، و مخصوصاً برای بخش خصوصی افغانستان، به وجود خواهد آورد؛ زیرا آزادسازی واردات از طریق کاهش تعرفه‌های گمرکی، میزان واردات را افزایش خواهد داد. این در حالی است که به دلیل عدم رشد تولیدات و ظرفیت‌های تولید در داخل افغانستان، سطح صادرات هم‌چنان پایین خواهد ماند.

واقعیت این است که سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی اقتصادی یا خود تصمیم‌گیرنده اصلی‌اند و یا کانال‌های اعمال تصمیم‌های دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای‌اند. بسیاری از کشورها در اعمال سیاست خارجی خود از همین کانال‌ها استفاده می‌کنند. برای نمونه: آمریکا پس از عقب‌نشینی نظامی از ویتنام و پس از انتشار آن همه دالر در بازارهای بین‌المللی به پشتوانه طلا، به جای پرداخت طلا، یکبارگی طلا را از صحنه خارج کرد و برای حفظ ارزش‌های اسکناس‌های منتشرشده، به سراغ نفت رفت و دولت نیکسون با دولت عربستان سعودی وارد مذاکره شد تا این کشور را متقاعد سازد که به قیمت‌گذاری و فروش نفت به دالر ادامه دهد



(بختیاری، ۱۳۸۴: ۳۵۲). همزمان قیمت نفت در سال ۱۹۷۴ نزدیک به چهار برابر شد. موافقت عربستان سعودی به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده اوپک با ادامه قیمت‌گذاری و فروش نفت به دلار، از یک سو و افزایش قیمت نفت از سوی دیگر، موجب شد تا اوپک امر قیمت‌گذاری نفت بر پایه سبدهی از ارزهای مختلف را رها کند و سیستم قیمت‌گذاری و فروش نفت به دلار را ادامه دهد. در اثر این تحولات، تقاضا برای دلار شدیداً افزایش یافت و موقعیت دلار به‌عنوان ارز بین‌المللی مجدداً تثبیت گردید. کشورهای جهان برای خرید نفت نیازمند دلار بودند و کشورهای تولیدکننده نفت، دلار مازاد خود را در کشورهای غرب، به‌ویژه آمریکا، سرمایه‌گذاری می‌کردند (یاسری، <https://donya-e-eqtasad.com:1387/>).

کشورهایی که در سازمان‌های بین‌المللی جایگاه نفوذ یا تصمیم‌گیری را ندارند، ناگزیرند که همیشه تابع سیاست‌های قدرت‌های بزرگ باشند که اراده‌شان از کانال همین سازمان‌ها اعمال می‌شود. این می‌رساند که بدون همکاری و کسب جایگاه و حضور در تصمیمات این سازمان‌ها، کشورها ناگزیرند که همیشه به یک نحوی به کشورهای تصمیم‌گیرنده غرامت پردازند. افغانستان با این جایگاه، فاصله زیادی دارد و تنها می‌تواند با تعامل با کشورهای قدرتمند حافظ منافع خودش باشد.

جمع‌بندی

بنیاد اندیشه

سیاست و اقتصاد رابطه ناگسستنی پیدا کرده‌اند. بدون اقتصاد، چرخ‌های سنگین سیاست به راحتی نمی‌توانند بچرخند. کشورهایی که از اقتصاد ملی قدرتمند برخوردارند، در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هم از قدرت چانه‌زنی قدرتمند برخوردارند. تدارکات هم در عرصه نظامی و هم سیاسی حرف اول را می‌زند. سیاست‌مداران حتی در عرصه سیاست داخلی اگر از قدرت تدارکاتی برخوردار نباشند، نمی‌توانند بسیج عمومی را به همراه داشته باشند.

علاوه بر این، دولت‌ها در روابط سیاسی و خارجی‌شان نیز از مؤلفه‌های اقتصادی بیشتر بهره می‌گیرند. پس از جنگ سرد، می‌توان گفت که مؤلفه‌های اقتصادی بر مؤلفه‌های سیاسی در تنظیم نوع روابط خارجی دولت‌ها مسلط شده است. اگر در گذشته نوع روابط دولت‌ها را مسئله امنیتی، استخباراتی، ایدئولوژیک و فرهنگی رقم می‌زد، امروز این وضعیت تغییر کرده است. منافع اقتصادی متقابل همان‌گونه که نوع روابط مردمان مختلف یک کشور را تحت تأثیر



قرار داده است، بر نوع روابط خارجی دولت‌ها نیز غالب شده است. این وضعیت باعث شده که دولت‌ها نوع روابط تاریخی‌شان را که تابع عوامل فرهنگی و امنیتی بودند، به کنار بگذارند و از نو بر اساس الزامات و اقتضات اقتصادی کشورشان تصمیم بگیرند و رابطه جدید برقرار کنند. افغانستان از این اقتضات دنیای امروز نمی‌تواند سرپیچی کند؛ در غیر این صورت، نمی‌تواند در میدان سیاست و دیپلماسی دنیای امروز به آنچه که می‌خواهد، نایل شود. هرچند که نوع سیاست خارجی بر اساس شرایط خاصی کشورهای منطقه تا هنوز امنیت‌محور باقی مانده است؛ ولی افغانستان نمی‌تواند مانند دیگر کشورهای منطقه تا آخر در لاک دفاعی و امنیتی باقی بماند؛ زیرا چنین وضعیتی در طولانی‌مدت کشور افغانستان را بیش‌تر از لحاظ امنیتی آسیب‌پذیر می‌سازد. به همین جهت، افغانستان ناگزیر است که به سهم خودش تلاش کند تا وضعیت حاکم در سیاست خارجی کشورهای منطقه از حالت امنیت‌محور به اقتصادمحور عبور کند. افغانستان برای رسیدن به دیپلماسی اقتصادمحور ناگزیر است که الزامات آن را وارد پلان‌های عملیاتی خود بسازد. الزاماتی که در این تحقیق به آن‌ها اشاره شد، به‌عنوان پیش‌نیاز ضروری برای رسیدن به دیپلماسی فعال و مؤثر اقتصادی می‌باشد.

منابع

۱. افغانستان به چهارراه ترانزیت منطقه مبدل می‌شود ([https://moci.gov.af/\(31/5/1398\)dr/%D8%A7%D9%81%D8%BA%D8%A7%D9%](https://moci.gov.af/(31/5/1398)dr/%D8%A7%D9%81%D8%BA%D8%A7%D9%))
۲. ایثار، سراج‌الدین (۱۳۹۴) پیوستن افغانستان به سازمان تجارت جهانی؛ فرصت یا تهدید: https://www.bbc.com/persian/afghanistan/2015/12/151223_zs_isar_afghan_wto_accessation
۳. بختیاری، صادق (۱۳۸۴)، اقتصاد کلان، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
۴. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰)، «مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۱.
۵. سنبلی، نبی (۱۳۸۶)، «توسعه صلح‌آمیز؛ راهبرد چین در نظام بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۴.
۶. شفايي، احمد (۱۳۹۳)، افغانستان چه استفاده‌ای از سازمان‌های منطقه‌ای می‌برد؟ لینک دسترسی: https://www.bbc.com/persian/afghanistan/2014/11/141125_k05_afghan_regional_relation_and_cooperation
۷. شفايي، مسعود، همت ایمانی و مهدی باقری (۱۳۹۵)، «دیپلماسی اقتصادی و قدرت‌یابی چین در عرصه جهانی»، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، شماره ۲.



۸. قانون اساسی افغانستان، ماده ۴۱، جریده رسمی شماره ۸۱۸، تاریخ نشر: ۸/دلو/۱۳۸۲.
۹. لینک دسترسی به تفاهم‌نامه ترانزیتی میان افغانستان و پاکستان در سایت وزارت صنعت و تجارت:
<https://moci.gov.af/dr/agreements>
۱۰. موسوی، مسعود و هدایت امانی (۱۳۹۶)، «دیپلماسی اقتصادی رهیافتی جدید برای افزایش قدرت ملی ایران»، فصلنامه راهبرد، شماره ۸۴.
۱۱. وزیر، محمد (۱۳۹۴)، سرمایه‌گذاری عظیم چین در پاکستان، لینک دسترسی: https://www.bbc.com/persian/world/2015/04/150420_l30_china_pakistan_ties
۱۲. یاسری، علی (۱۳۹۱)، آیا دالر پشتوانه دارد؟ روزنامه دنیایی اقتصاد، شماره ۲۸۸۲، لینک برای مراجعه:
<https://donya-e-eqtasad.com/%D8%A8%D8%AE%D8%B4->
13. Bryant, W. (1975), Japanese Private Economic Diplomacy. NY: Praeger Publisher.
14. Jönsson, Christer and Hall, Martin (2005), Essence of Diplomacy (Studies in Diplomacy and International Relations), New York: Palgrave Macmillan.
15. Baranay, P.(2009), Modern Economic Diplomacy. Available at: www.dec.lv/mi/Baranay_Pavol_engl.pdf
16. Bayne, N., & Woolcock, S, (2010), The new economic diplomacy: decision-making and negotiation in international economic relations, Aldershot: Ashgate Publishing, Ltd.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

